

بررسی جنگ غجدوان و علل شکست سپاه صفوی

ابوطالب سلطانیان^۱

چکیده

جنگ غجدوان در ماوراءالنهر، در سوم رمضان سال ۹۱۸ ق (۱۵۱۲ م)، یکی از رویدادهای مهم نظامی در دوره شاه اسماعیل یکم (۹۳۰-۹۰۷ ق / ۱۵۲۳-۱۵۰۱) به‌شمار می‌رود. بررسی این رویداد، از آن روی حائز اهمیت است که سپاه قزلباش — که در مرحله استقرار امپراتوری صفوی بسیار قدرتمند و شکست‌ناپذیر ظاهر شده بود — شکست فاحشی خورده بود و در نتیجه فرمانده آن میرنجم ثانی، وکیل شاه اسماعیل و بسیاری از امیران برجسته و سربازان قزلباش کشته شدند. اما چنین رویداد بزرگی چنان‌که باید از جنبه‌های مختلف علت‌یابی نشده است تا علل شکست و پیامدهای آن آشکار گردد. بنا بر آنچه گفته شد، این پرسش در اینجا مطرح است که چه عواملی سبب جنگ غجدوان شدند و مهم‌تر اینکه علل شکست سپاه قدرتمند صفوی در این جنگ چه بود و چه پیامدهایی داشته است؟ برای بررسی پرسش‌هایی از این دست، این مقاله می‌کوشد — ضمن نگاهی به اوضاع بحرانی منطقه ماوراءالنهر از سال ۹۱۶ ق (۱۵۱۰ م) — نقش و عملکرد میرنجم را به‌عنوان فرمانده سپاه و نیز تاکتیک‌ها و استراتژی وی را در مراحل گوناگون عملیات نظامی مورد بررسی و تجزیه تحلیل قرار دهد. این بررسی‌ها نشان می‌دهند که در مجموع راهبرد نظامی نادرست میرنجم و عدم توجه وی به مشاورت مشاوران آگاه از یکسو و از سوی دیگر، اتحاد امیران ازبک و بهره‌گیری آنان از اختلافات میان امیران قزلباش، از جمله مهم‌ترین علل شکست سپاه صفوی به‌شمار می‌رفتند. واژگان کلیدی: جنگ غجدوان، میرنجم ثانی، ازبکان، علل شکست، ماوراءالنهر.

Study of the war of Ghojdovan and the causes of the Safavids troops defeat

Aboutaleb Soltanian²

Abstract

The war of Ghojdovan in Transoxiana in 918 (1512), was one of the most important military events in the reign of the Shah Isma'ili (907/1523-1501/930). This event is very important for study, because the Qezelbash troops_ that have been usually appearing very powerful_ have been defeated severely by the Uzbeks, and in consequence, its commander Mirnajm II and many high rankings Qezelbash Emirs were killed. Nevertheless, the causes of this defeat haven't been investigated perfectly. Therefore, the main question is posed that what were the elements of the beginning of the war and specially, what was the causes of the Safavids troops defeat? The investigation of this question reveal that the role of the Mirnajm II_ as commander of troops_ and his wrong behavior with the Emirs, and also his wrong strategy were the main elements of the Safavids troop defeat, in face of the Uzbeks, in the war of Ghojdovan.

Key words: war of Ghojdovan, Mirnajm II, Uzbeks, Defeat, Transoxiana.

۱- مقدمه

ماوراءالنهر در دوره حکومت شاه اسماعیل یکم (۹۳۰-۹۰۷ ق / ۱۵۲۳-۱۵۰۱ م)، پیوسته یکی از کانون‌های بحرانی به‌شمار می‌رفت. چنین وضعی سبب می‌شد که این منطقه بخش بزرگی از توان نظامی و لجستیکی ارتش صفویان را به خود معطوف سازد. دلیل اصلی بحران این بود که سه قدرت رقیب؛ یعنی شاه اسماعیل صفوی، ازبکان و ظهیرالدین محمد بابر، امپراتور هند، برای تصرف و مالکیت ماوراءالنهر با یکدیگر در کشمکش و منازعه بودند. البته در این میان محمد بابر و شاه اسماعیل، در مجموع متحد یکدیگر در برابر ازبکان بودند؛ همان‌گونه که ازبکان و عثمانیان در برابر صفویان اتحاد داشتند.

در چنین شرایطی، در این منطقه بحرانی، دو رویداد مهم نظامی رخ داد؛ یکی جنگ مرو در یکم رمضان سال ۹۱۶ ق (۱۵۱۰م) که منجر به شکست ازبکان و کشته‌شدن شییک‌خان، حاکم قدرت‌مند آنان گردید و دیگری جنگ غجدوان که دو سال بعد، یعنی در سوم رمضان ۹۱۸ ق (۱۵۱۲ م) روی داد و منجر به شکست فاحش سپاه صفوی و کشته‌شدن فرمانده آن میرنجم ثانی - وکیل قدرت‌مند شاه اسماعیل - و جمعی از امیران نامدار و سپاهیان قزلباش گردید. گذشته از این‌ها، در پی این شکست، ازبکان تا مدتی سراسر خراسان را نیز مورد تاخت و تاز و غارت قرار دادند. بنا بر آنچه گفته شد، این جنگ با چنین ابعاد و پیامدهای عظیمی، چندان مورد بررسی همه‌جانبه و نقد قرار نگرفته است تا چگونگی و علل شکست سپاه قزلباش آشکار گردد. بر این اساس، مقاله حاضر - پس از نگاهی به زمینه‌ها و علل بروز جنگ - می‌کوشد تا علل و عوامل گوناگونی را که منجر به شکست سپاه صفوی گردید، بررسی کند. در این راستا، نخست عوامل تنش‌زایی که پس از جنگ مرو در سال ۹۱۶ ق (۱۵۱۰م) همچنان در منطقه وجود داشت، از جمله علل عدم پابندی طرفین به صلحی که در سال ۹۱۷ ق (۱۵۱۱م) میان صفویان و ازبکان منعقد شده بود، مورد مطالعه قرار می‌گیرند تا زمینه‌های بروز جنگ مشخص شود. سپس در بخش اصلی مقاله، چگونگی فرماندهی میرنجم ثانی، نحوه عملکرد و استراتژی اتخاذشده توسط وی بررسی و تجزیه تحلیل خواهند شد تا تاثیر آنها بر جنگ آشکار گردد.

اما درباره پیشینه چنین پژوهشی باید گفت که تا آنجا که بررسی شد، پژوهش حرفه‌ای خاصی که به علل و پیامدهای جنگ غجدوان - که از رویدادهای مهم دوره صفویان متقدم به‌شمار می‌رود - پرداخته باشد، صورت نگرفته است. آنچه پیرامون این رویداد در برخی مقالات و نوشته‌ها آمده است، به‌صورت کلی و گذراست. از جمله می‌توان به نوشته‌هایی چون «روابط شاه اسماعیل

صفوی با ظهیرالدین محمد بابر^۳، «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان»^۴ و «تشکیل شاهنشاهی صفویه»^۵ اشاره کرد. این آثار بیشتر به مسائل کلی منطقه ماوراءالنهر پرداخته‌اند و در ورای آن‌ها اشاراتی هم به رویداد غجدوان داشته‌اند.

۲- نگاهی به زمینه‌ها و علل بروز جنگ

به‌طور کلی، کشمکش‌ها و منازعاتی که پیوسته میان ازبکان و صفویان در مناطق شرقی ایران - ماوراءالنهر و خراسان - جریان داشت، توان نظامی و لجستیکی زیادی را از ارتش صفویان به تحلیل برد. البته در این میان، شاه اسماعیل یکم و ظهیرالدین محمد بابر، امپراتور هند، در ماوراءالنهر با هم همکاری‌های نظامی داشتند و در مجموع در برابر ازبکان متحد بودند. همچنان که ازبکان نیز از پشتیبانی‌های مادی - معنوی عثمانیان برخوردار بودند.^۶

پس از کشته‌شدن شیبک‌خان، حاکم قدرتمند ازبکان، در یکم رمضان ۹۱۶ ق (۱۵۱۰م) در جنگ مرو به‌دست شاه اسماعیل، هنوز ازبکان از اتحاد و قدرت زیادی برخوردار بودند و خطری جدی برای مناطق شرقی ایران محسوب می‌شدند.^۷ از این رو، شاه اسماعیل به قصد سرکوبی بقایای امیران ازبک و تصرف ماوراءالنهر، در سال ۹۱۷ ق (۱۵۱۱م) از هرات حرکت کرد و به میمنه و فاریاب رفت. در این زمان، امرای ازبک چون محمد تیمور سلطان، فرزند شیبک‌خان که حاکم سمرقند بود، همراه با عبیداله سلطان حاکم بخارا و جانی بیک سلطان در صدد صلح برآمدند و ایلچیان را به نزد شاه اسماعیل فرستادند. این فرستادگان در کنار رود جیحون با شاه اسماعیل دیدار و پیمان صلحی با وی منعقد کردند.^۸ طبق این پیمان، مقرر گردید که جیحون مرز قلمرو صفویان و ازبکان باشد و صفویان

۳. عباسقلی غفاری فرد، «روابط شاه اسماعیل صفوی با ظهیرالدین محمد بابر»، مجله تاریخ روابط خارجی، ش ۳۷، (زمستان

۱۳۷۸)، ص ۶۸-۷۷.

۴. نظام‌الدین مجیر شیبانی، «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان»، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۸، (تیر ۱۳۴۶)، ص ۴۵-۶۳.

۵. نظام‌الدین مجیر شیبانی، تشکیل شاهنشاهی صفویه، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶).

۶. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، تاریخ عثمانی، ج ۵، ترجمه ایرج نوبخت، (تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷)، ص ۱۳۷. شواهدی

در دست است که عثمانیان ازبکان را با ارسال سلاح، سرباز و مربیان آموزش‌های نظامی، برای جنگ با ایران تشویق می‌کردند. در این مورد بنگرید به: عبدالحسین نوایی (به کوشش)، شاه تهماسب صفوی: (اسناد و مکاتبات تاریخی)، چاپ دوم، (تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸)، ص ۳۱۴. گذشته از این‌ها، عثمانیان که پیوسته در پی اتحاد با حکومت‌های تسنن شرقی ایران بودند، هم‌زمان می‌کوشیدند تا سلاطین تیموری هند را نیز وارد این اتحادیه نموده و از این راه بیش از پیش بر صفویان فشار آورند (اوزون چارشلی، ص ۱۳۷).

۷. مجیر شیبانی، ص ۱۲۷.

۸. قاضی احمد تنوی، آصف‌خان قزوینی، تاریخ الفی، ج ۸، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۸۲)، ص ۵۵۱۱.

نمی‌بایست به آن سوی جیحون تعرض نمایند؛ مشروط به اینکه ازبکان نیز بر خراسان تنازند.^۹ سپس شاه اسماعیل نواحی اندخود، شبورغان، میمنه و فاریاب را به داماد خود (همسر خواهرش) بیرام‌بیک قرمانی سپرد و برای قشلاق به قم بازگشت. اما شواهد و رویدادهای بعدی نشان دادند که این پیمان صلح بسیار شکننده و ناپایدار بوده است. زیرا آنچه سبب شد که شاه اسماعیل چنان صلحی را بپذیرد و سیاست‌های کلی خود را — مبنی بر تصرف ماوراءالنهر — موقتاً کنار نهد، تحولات نظامی در غرب کشور و ضرورت پرداختن فوری به آنها بوده است. می‌توان این سیاست کلی شاه اسماعیل را دربارهٔ ماوراءالنهر از نوشته‌های مورخان صفوی دریافت. برای مثال، قبادی الحسینی می‌نویسد که «هوای تسخیر ماوراءالنهر همچنان در خاطر مبارک حضرت شاه دین‌پناه بود».^{۱۰} بوداغ منشی قزوینی نیز نوشت که «شاه دین‌پناه را خارخار تسخیر ماوراءالنهر بود».^{۱۱}

در راستای چنین سیاستی بود که شاه اسماعیل از همان فردای پیمان صلح با ازبکان، پیوسته در ماوراءالنهر از محمد بابر در برابر ازبکان پشتیبانی نظامی کرد. همکاری با محمد بابر و پشتیبانی نظامی از وی^{۱۲} — که با ماهیت صلح مغایرت داشت — تحریک‌کننده بود و به ازبکان ثابت می‌کرد که شاه اسماعیل پایبند به پیمان صلح نیست. از این رو، ازبکان نیز خود را ملزم به رعایت پیمان

۹. راجر سیوری، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمهٔ عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۱)، ص ۸۳؛ مجیر شیبانی، تشکیل شاهنشاهی صفویه، ص ۱۲۷.

۱۰. خورشاه بن قبادی الحسینی، تاریخ ایلچی نظام‌شاه، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانهدا، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹)، ص ۵۷.

۱۱. بوداق منشی قزوینی، جواهرالخبار، تصحیح محسن بهرام نژاد، (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷)، ص ۱۲۹.

۱۲. در رابطه با چگونگی روابط دوستی و همکاری ظهیرالدین محمد بابر و شاه اسماعیل باید گفت که آغاز روابط این دو به زمانی بازمی‌گشت که اینان هم‌زمان در خراسان و ماوراءالنهر، برای توسعه و تثبیت متصرفات خود با ازبکان در نبرد بوده‌اند. در سال ۹۱۶ق (۱۵۱۰م) که شاه اسماعیل، محمد شیبانی (شیک‌خان) را در جنگ مرو به قتل رساند، «خان‌زاده بیگم» خواهر بابر را که به‌اجبار به حرم محمد شیبانی در آمده بود آزاد کرد و با احترام بسیار به نزد برادرش در قندوز فرستاد. بابر نیز برای اظهار اخلاص و دولتخواهی، شاهزاده میرزاخان را با تحف و هدایا به نزد شاه اسماعیل فرستاد و نوشت که دفع ازبکان که دشمن قدیم‌اند بر شما و ما لازم است. شاه اسماعیل نیز ضمن گرامیداشت ایلچی بابر، موافقت نمود که از ممالک ماوراءالنهر آنچه را که بابر فتح نماید جزء ملک مسلم او باشد. در پی آن، بابر نیز در سال ۹۱۷ق (۱۵۱۱م) ولایات شادمان، ختلان، قندوز، و بقلان را از ازبکان باز ستاند. او سپس طی مکتوبی به شاه اسماعیل پیشنهاد نمود که اگر سپاهی را برای تصرف سمرقند و بخارا به یاری وی اعزام نماید، با فتح آن ولایات، خطبه بنام وی خواهد خواند و سکه بنام ائمه معصومین (ع) مزین خواهد نمود. شاه اسماعیل نیز به این درخواست پاسخ مثبت داد. بدین‌سان، بابر توانست در رجب ۹۱۷ق (مارس ۱۵۱۱م) ولایات مذکور را فتح، و به‌قول خود در مورد خطبه و سکه عمل نماید. در این زمینه بنگرید به: حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، ج ۲، (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴)، ص ۵۴-۱۵۰۳؛ اسکندربیک ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، چاپ سوم، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲)، ص ۴۰؛ ابوطالب سلطانیان، «بررسی چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون امپراتور پناهندهٔ هند، با نگرشی بر تاریخ‌نگاری هندی آن»، فصلنامهٔ مطالعات تاریخ اسلام، سال ۵، ش ۱۶، (۱۳۹۲)، ص ۱۲۰-۱۱۰.

صلح نمی‌دیدند، ضمن اینکه انتقام شکست شیبک‌خان در جنگ مرو را نیز همچنان در سر داشتند. در چنین شرایطی، پس از بازگشت سپاه کمکی شاه اسماعیل به فرماندهی احمدبیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار — که بابر به یاری اینان توانسته بود سمرقند و بخارا را در رجب ۹۱۷ ق (مارس ۱۵۱۱م) تصرف کند — امیران ازبک؛ یعنی تیمور سلطان، عبیدخان و جانی بیک سلطان، متحداً به سمرقند و بخارا تاختند و دوباره این نواحی را از بابر باز پس گرفتند.^{۱۳} در این زمان، بابر که در قلعه «حصار شادمان» متحصن شده بود، از بیرام بیک قرامانی، حاکم صفوی در بلخ، یاری خواست. بیرام نیز سپاهی را به فرماندهی امیر محمد بن میریوسف به یاری وی فرستاد.^{۱۴} ازبکان با شنیدن خبر ورود این سپاه، عقب‌نشینی کردند و به دیار خود بازگشتند.^{۱۵} بنا بر آنچه گفته شد، در مجموع می‌توان خصوصت‌های دیرینه ازبکان و صفویان که از زمان جنگ مرو شدت یافته بود، دشمنی بابر و ازبکان، اهداف توسعه‌طلبانه شاه اسماعیل و ازبکان در ماوراءالنهر که سبب عدم پابندی آنان به صلح شده بود، نیز پشتیبانی‌های نظامی شاه اسماعیل از بابر در برابر ازبکان را مهم‌ترین علل و عوامل بروز جنگ در غجدوان به‌شمار آورد.

۳- اعزام سپاه میرنجم ثانی به ماوراءالنهر

بنابراین، میرنجم در ذیحجه ۹۱۷ ق (مارس ۱۵۱۱م) با حدود دوازده‌هزار سپاهی — که پنج‌هزار تن از آنان ملازمان مسلح خود وی بودند — از قم عازم ماوراءالنهر گردید. در آغاز حرکت، بادنجان سلطان روملو و وزیر خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی که به امور منطقه ماوراءالنهر اشراف

۱۳. روملو، ص ۱۰۶۴-۱۰۶۳.

۱۴. محمد بابر کوشش‌های بسیاری برای حاکمیت بر ماوراءالنهر کرده بود. وی مدت یازده سال در آن منطقه با سلاطین ازبک و جغتای جنگید و سه بار پیروز شد: نخست در سال ۹۰۳ ق (۱۴۹۷م) در جنگ با بایسنقر میرزا، فرزند سلطان محمد میرزا. بار دوم در سال ۹۰۶ ق (۱۵۰۰م) در جنگ با شیبک‌خان ازبک و بار سوم در شوال ۹۱۷ ق (مارس ۱۵۱۱م) بود که سمرقند را فتح کرد و مدت هشت ماه در آنجا حکومت راند. اما در صفر ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) در جنگی دیگر با عبیداله‌خان ازبک، با اینکه پیروز شده بود، اما ناگهان شکست خورد و به حصار شادمان عقب نشست. سرانجام، در رمضان سال ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) به یاری میرنجم، برای نبرد با ازبکان به غجدوان رفت. اما با شکست میرنجم، بابر نیز به کابل شتافت و از آن پس دیگر دست از ماوراءالنهر کشید و به تسخیر ممالک هندوستان روی آورد. در این دوره، بابر در نبرد «پانیپت» در ۸ رجب ۹۳۳ (۱۸ اکتبر ۱۵۲۵م) قاطعانه بر ابراهیم لودی، سلطان دهلی پیروز شد و از این زمان بود که امپراتوری مغولان در هند پا گرفت و تا قرن سیزدهم ادامه یافت. اما حکومت بابر نیز از آن پس چندان نیابید و پس از آن همه کشمکش، سرانجام در ۶ شوال ۹۳۷ ق (۲۵ اوت ۱۵۳۰م) درگذشت. درباره مطالب بالا بنگرید به: شیخ ابوالفضل مبارک، *اکبرنامه*، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵)، ص ۱۴۰؛ پژوهش دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره تیموریان*، ترجمه یعقوب آژند (تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۹)، ص ۱۳۵؛ عبدالقادر بن ملوک‌شاه بدوانی، *منتخب‌التواریخ*، تصحیح توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، ج ۱، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹)، ص ۲۳۵.

۱۵. غیث‌الدین خواندمیر، *حبیب‌السیر*، ج ۴، چاپ چهارم (تهران: انتشارات خیام، ۱۳۸۰)، ص ۵۲۵؛ تتوی و قزوینی، ص ۵۵۱۷.

داشت و در آنجا صاحب نفوذ بود با وی همراه شدند. شاه نیز حکم کرد که در هنگام عبور میرنجم از خراسان، سپاهیان کمکی از دیگر ولایات آنجا نیز به وی بپیوندند. از این رو، در خراسان نیز زین العابدین بیک عم شاه و حاکم مشهد، حسین بیک لله و احمدبیک صوفی اوغلی از هرات، منصوربیک ورساق و نیز امیر محمد بن میر یوسف (امیر غیاث الدین محمد)، به سپاه نجم پیوستند.^{۱۶} بعداً در بلخ نیز بیرامبیک قرامانی، داماد شاه اسماعیل، با سپاهیانش به میرنجم پیوست. لذا مجموع سپاهیان میرنجم در این سفر جنگی بالغ بر بیست هزار تن بود.^{۱۷}

میرنجم سپس از خراسان عازم بلخ شد و در آنجا بیرامبیک قرامانی، حاکم بلخ، به ضیافت میرنجم پرداخت. میرنجم حدود بیست روز در ظاهر بلخ اقامت گزید و در طی این مدت گروهی را برای آماده کردن کشتی در معبر «ترمذ» به کنار رود جیحون فرستاد.^{۱۸} انتخاب این معبر برای عبور از جیحون دو دلیل عمده داشت: یکی آنکه حاکمان ماوراءالنهر کشتی‌های دیگر معابر را به اطراف فرستاده بودند، از این رو تهیه کردن کشتی در گذرگاه‌های «افیاج»، «سنگ‌ریزه» و «گرگی» نه تنها دشوار، بلکه ناممکن بود. دیگر اینکه گذرگاه ترمذ این حسن را داشت که معبر اهالی حصار شادمان، محل استقرار بابر بود. لذا پس از عبور از آن، پیوستن سپاهیان میرنجم و بابر به یکدیگر آسان‌تر می‌گردید.^{۱۹} از سویی، انتخاب گذرگاه ترمذ برای عبور، بیانگر این نکته نیز هست که میرنجم از پیش تصمیم داشته است که از بابر نیز درخواست کمک کند. به همین منظور بود که پیش از عبور از جیحون، وی امیر محمد بن میر یوسف را که از خراسان به وی پیوسته بود، نزد بابر فرستاده و پیغام داده بود که «آن حضرت زودتر بدین جانب توجه نماید که در سرانجام مهمام کشورگشایی، به موجب اقتضای رای صواب نمای وی عمل کنیم».^{۲۰}

با فراهم شدن کشتی، سپاه میرنجم در رجب ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) از جیحون عبور کرد. به محض گذر از جیحون، امیر محمد بن میریوسف که نزد بابر به رسالت رفته بود، باز آمد و خبر رسیدن بابر را به اطلاع میرنجم رساند. میرنجم نیز با امرای عظام به استقبال وی شتافت و ملاقات

۱۶. امینی هروی، ص ۵، ۲۷۴؛ میرزاییک جنابدی، *روضه‌الصفویه*، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸)، ص ۲۵۵.

۱۷. منشی قزوینی، ص ۱۲۹.

۱۸. روملو، ص ۱۰۶۵.

۱۹. امینی هروی، ص ۳۷۹.

۲۰. روملو، ص ۱۰۶۵؛ قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسینی قمی، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم (تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳۸۳)، ص ۱۲۰.

آن دو در موضع «تنگ کلچک»، معروف به «دربند آهنین» روی داد.^{۲۱} سپس میرنجم شرایط ضیافت و مهمانداری را به جای آورد و «تکلفات بیش از حد و قیاس نموده، سه هزار خلعت از سر تا پا به ملازمان بابر شفقت نمود».^{۲۲} البته پیوستن بابر به میرنجم نیز در راستای همان همکاری‌های نظامی و اتحادی بود که وی با شاه اسماعیل داشت. در تأیید این نظر گفته شد که «بابر پادشاه بنابر مواضعه‌ای که با حضرت شاه دین پناه داشت، با سپاه آراسته به مدد میرنجم آمده به اردوی او ملحق شد».^{۲۳}

سپس سپاه متفق میرنجم و بابر به سوی «خزار» و «قرشی» راندند و پس از تصرف این نواحی، قلعه غجدوان را در شش فرسنگی بخارا — که در تصرف ازبکان بود — به محاصره خویش درآوردند.

۴- چگونگی آغاز جنگ و شکست سپاه صفوی

محاصره غجدوان با دشواری‌هایی همراه بود. سرمای زمستان و کمبود علیق و آذوقه، سپاه را در تنگنا قرار داده بود. در چنین شرایطی — چنان که خواهد آمد — سرداران سپاه خواستار عقب‌نشینی به قشلاق قرشی بودند تا در آغاز بهار دوباره به محاصره غجدوان بپردازند. اما میرنجم این عقب‌نشینی را نوعی ضعف در مقابل دشمن تلقی می‌کرد، لیکن در برابر اصرار سرداران به اکراه به آن تن داد. اما در صبح سوم رمضان ۹۱۸ ق (۱۹ مارس ۱۵۱۲ م) — روزی که قرار بود میرنجم از ظاهر غجدوان به سوی قرشی عقب‌نشینی کند — قزلباشان ناگهان با پیشقراولان سپاه ازبکان که از میان درختان غجدوان ظاهر گشتند، روبه‌رو شدند.^{۲۴} بنابراین، دیگر کار از اندیشه و تدبیر گذشته بود و گریزی جز جنگ نبود. در این هنگام، میرنجم چاره‌ای جز آرایش سپاه در برابر ازبکان نداشت. از این رو، بیرامبیک قرامانی در سمت راست سپاه، احمدبیک صوفی اوغلی در سمت چپ و خود نیز در قلب سپاه قرار گرفت. همچنین مقرر گردید که بابر نیز با سپاهش آماده باشد تا در هر سو وضعی مشاهده کرد، به یاری آن طرف بشتابد.^{۲۵}

در این شرایط، ازبکان که خود را از پیش آماده جنگ کرده بودند، جنگ را آغاز کردند. با آغاز جنگ، حدود دویست تن از دلیران ازبک، بر سمت راست سپاه میرنجم یورش بردند. بیرامبیک

۲۱. قمی، ص ۱۲۱.

۲۲. همان.

۲۳. قبادی الحسینی، ص ۵۷.

۲۴. جنابدی، ص ۲۶۳.

۲۵. امینی هروی، ص ۳۸۶.

قرامانی که فرماندهی سمت راست را بر عهده داشت، به دفاع برآمد. اما در میانه جنگ، ناگهان تیر یکی از ازبکان بر وی اصابت کرد و او را از اسب سرنگون ساخت. این رویداد سبب جسارت بیشتر ازبکان گردید و به یکباره بر سپاه قزلباش تاختند. در این میان، امیران قزلباش چون از خودسری‌ها و اعمال میرنجم و راهبردهای نادرست وی ناخرسند بودند «در محاربه و جنگ و جدال تقصیر و تساهل نموده،^{۲۶} بر طریق فرار راسخ بودند». ^{۲۷} از این رو، با جدیت وارد جنگ نشدند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. در نتیجه، هر چند میرنجم با سپاه خود مقاومت کرد، اما جنگ چندان به درازا نکشید و سپاه قزلباش شکست خورد. ازبکان، میرنجم را دستگیر کردند و به نزد عبیدخان بردند و او نیز به قتل وی فرمان داد.

شکست سپاه صفوی در سوم رمضان سال ۹۱۸ ق (۱۹ مارس ۱۵۱۲م) در غجدوان، پیامدهای گوناگون و تلخی داشت. چنین شکستی برای قزلباشان — که با پیروزی‌های پیاپی شکست ناپذیر می‌نمودند — یک سرشکستگی بزرگ و در عین حال به لحاظ تلفات یک فاجعه محسوب می‌شد. گذشته از میرنجم، وکیل قدرت‌مند شاه اسماعیل و فرمانده سپاه، شماری از امیران بلندپایه قزلباش نیز در میدان جنگ کشته، یا هنگام فرار در آب جیحون غرق شدند. امیران و نامداران بزرگی چون بیرام‌بیک قرامانی (داماد شاه)، امیر زین العابدین صفوی (عم شاه)، با نامدارانی چون خواجه محی‌الدین یحی (از ادیبان)، خواجه شمس‌الدین محمد مروارید و خواجه میرجان معمار در همان میدان نبرد کشته شدند.^{۲۸} شماری از مشاهیر خراسان چون خواجه محمد دیفانی (وزیر پیشین شاه سلطان حسین میرزا) و بسیاری از قزلباشان در هنگام گریختن از جیحون به غرغاب فنا فرورفتند. حسین بیک لله و احمدبیک صوفی اوغلی نیز که گریخته بودند، رو به معبر «گرگی» جیحون نهادند و پس از رنج‌های بسیار سرانجام توانستند خود را به هرات برسانند.^{۲۹} محمد بابر نیز چون دریافته بود که امیران قزلباش در جنگ تساهل می‌ورزند و قصد گریختن دارند، با سپاه خویش روانه حصار

۲۶. درباره عدم تمایل امیران به جنگ، دیگر مورخان نیز اشارات مشابهی دارند؛ جنابدی (ص ۲۶۴)، عبارتی به همان مضمون خواندمیر آورده است. منشی قزوینی (ص ۱۲۳) می‌نویسد: «غازیان به کدورت خاطر که از اعمال میرنجم [داشتند] هیچ کدام راضی نبودند. صف زدند و میرزا بابر را مطلقاً اراده جنگ و میل فتح نبود و دانسته بود که اگر فتح شود مملکت بدو نمی‌سپارند». امینی هروی نیز (ص ۳۸۶) نوشت که با حمله ازبکان، امیران سمت چپ قزلباش فرار را بر قرار ترجیح دادند و بابر نیز که این حال را دید، بدون جنگ رو به حصار شادمان نهاد و امیر محمد بن میریوسف و خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی نیز در پی سپاه بابر حرکت کرده و از کشته شدن رهایی یافتند.

۲۷. خواندمیر، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۷۹.

۲۸. جنابدی، ص ۲۶۵؛ امینی هروی، ص ۳۸۷.

۲۹. قمی، ص ۱۲۳.

شادمان گردید. در نتیجه، شماری از قزلباشان چون امیر محمد بن میریوسف و خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی نیز در پناه سپاه وی از معرکه جان به در بردند.^{۳۰} گذشته از اینها، غنایم بسیاری نیز به چنگ ازبکان افتاد. از جمله «اسبان راهوار و شتران باردار و ظروف زرین و اوانی نقره و طلا» به‌دست سلاطین ازبک افتاد و توانگر شدند.^{۳۱} ازبکان سپس در رمضان ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) از جیحون گذشتند و سراسر خراسان، از هرات و اسفراین تا مشهد را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و مدت زیادی سبب قتل و غارت و قحطی بسیاری، به‌ویژه در هرات شدند. این تاخت و تازها و ناامنی‌ها در خطه خراسان سبب گردید تا یک لشکرکشی دیگر به شاه اسماعیل تحمیل گردد، تا بتواند امنیت از دست‌رفته را به خراسان بازگرداند.

۵- زمینه‌ها و علل شکست

اکنون باید دید که علل و عوامل شکست سپاه صفوی در این جنگ چه بودند. این علل را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد و مورد مطالعه و بررسی قرار داد:

الف) شخصیت میرنجم به‌عنوان فرمانده کل سپاه

نخست از منظر آسیب‌شناختی و تحلیل یک شکست نظامی، باید دید که شخصیت یک فرمانده — یعنی خصوصیات فردی، بینش و کنش‌های وی با دیگر فرماندهان و نیروهای تحت فرمان او — چگونه بوده است؛ زیرا این عوامل می‌توانند تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر سرنوشت جنگ داشته باشند. در این باره، مورخان دوره صفوی غالباً میرنجم را شخصی مغرور و جاه‌طلب معرفی کرده‌اند که در امور کشور چندان اعتنایی به دیگر امیران و دیدگاه‌های آنان نمی‌کرده است. به‌عنوان مثال، مؤلف خلد برین نوشت: «یکباره دهقنت و دشتبانی را فراموش کرده، عجب و غرور دولت را به‌جایی رسانید که جز خود هیچ‌کس را شایسته اعتبار ندید».^{۳۲} مورخ دیگری نوشت: «امرا در نظر او مطلقاً اعتبار نداشتند و جهت هیچ‌کدام تعظیم نمی‌کرد و در همت، حاتم کمینه بنده‌اش بود. در جاه و مقام از هر اشرف، اشرف بود».^{۳۳} یکی دیگر نوشت: «اعیان زمان و اشراف جهان که به ملازمتش می‌رفتند،

۳۰. خواندمیر، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۷۹-۸۰

۳۱. همان‌جا.

۳۲. محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، خلد برین، تصحیح میرهاشم محدث (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲)،

ص ۲۱۴.

۳۳. منشی قزوینی، ص ۱۲۹.

بی‌شائبه انتظار هیچ‌کس را بار نمی‌داد» و اینکه شمار ملازمان خاصه او به پنج‌هزار سوار می‌رسید و خزاین و اموالش از حساب گذشته بود.^{۳۴} این نمونه‌ها، تصویری است از شخصیت میرنجم، به‌عنوان فرمانده لشکر اعزامی به ماوراءالنهر. ابعاد دیگری از شخصیت وی — چنان‌که در پی خواهد آمد — در طی لشکرکشی و عملیات نظامی بیشتر آشکار خواهد شد. البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که بخشی از اختلافات وی با امیران قزلباش ناشی از همان تضادهای ریشه‌ای میان دو عنصر ترک و تاجیک یا اهل قلم و شمشیر نیز بود.

ب) عملکرد نادرست میرنجم در نواحی «خزار» و «قرشی»

اکنون باید دید که عملکرد نظامی میرنجم در مراحل مختلف لشکرکشی؛ یعنی در چگونگی فرماندهی، اتخاذ تاکتیک‌ها و راهبردهای نظامی (استراتژی)، مسائل لجستیکی و غیره، به‌ویژه در نواحی «خزار» و «قرشی» تا محاصره غجدوان چگونه بوده است. در این راستا باید گفت که پس از گذر از جیحون و پیوستن بابر به میرنجم، سپاه مشترک در دهه اول شعبان ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲ م) به‌سوی «خزار» حرکت کرد. البته امیران ازبک، هنگامی که آگاه شده بودند که سپاه قزلباش از آب جیحون عبور کرده است، به جمع‌آوری آذوقه و علیق و استحکام قلاع خود پرداخته بودند. در خزار، فولاد سلطان حاکم بود. وی چون از شمار و قدرت قزلباشان آگاه گردید، در خود تاب مقاومت ندید و لذا از در مصالحه درآمد. وی پس از بستن عهد و پیمان و دریافت اطمینان از میرنجم، در قلعه را گشود و با جمعی از اعیان و کلانتران تسلیم شد. اما میرنجم برخلاف عهد و پیمان خود، فولاد سلطان و همراهان وی را به قتل رساند.^{۳۵}

بدین‌سان، میرنجم با زیرپا گذاشتن پیمان خود، و قتل اسیران،^{۳۶} نخستین خطای نظامی را در خزار مرتکب شد. این پیمان‌شکنی و قتل اسیران، بازتاب نامطلوبی در سراسر منطقه ماوراءالنهر داشت و تأثیر منفی زیادی بر اهالی منطقه و دیگر امیران ازبک گذاشت. این امیران دریافتند که نمی‌توان به قول و قرارهای میرنجم اطمینان کرد. از این رو، هر کدام بیش از پیش در صدد

۳۴. خواندمیر، حبیب‌السیر، ص ۵۲۷؛ قبادی الحسینی، ص ۵۶.

۳۵. امینی هروی، ۳۸۱؛ جنابدی، ص ۲۶۱.

۳۶. درباره کشتار میرنجم در خزار، بین منابع اختلاف نظر وجود دارد. برخی نوشتند میرنجم گذشته از قتل فولاد سلطان و همراهانش، فرمان به قتل عام مردم داد. اما برخی دیگر نوشتند که وی متعرض رعایا نشد. به‌عنوان مثال، واله قزوینی اصفهانی (ص ۲۱۶) نوشت که میرنجم به قتل فولاد سلطان و همراهان وی و تمام مردم قلعه فرمان داد. قمی نیز (ص ۱۲۱) نوشت که ایشان را با فوجی از ازبکان به قتل رساندند. اما جنابدی (ص ۲۶۱) و امینی هروی (ص ۳۸۱) نوشتند که نجم متعرض رعایا نشد.

استحکام مواضع و قلعه خویس برآمدند و خودرا آماده جنگ کردند.

در چنین شرایطی، پس از فتح خزار، میرنجم به سوی «قرشی» راند. حاکم قرشی «شیخم میرزا» که نقض عهد میرنجم را نسبت به فولاد سلطان دریافته بود، می دانست که در صورت شکست، وی به او نیز امان نخواهد داد. از این رو، در قلعه خود متحصن شد و به مقابله پرداخت.^{۳۷} میرنجم نیز قلعه را محاصره کرد و پس از سه روز درگیری در اطراف آن، سرانجام قلعه را گشود و شیخم میرزا و همراهانش را به قتل رساند. اما میرنجم به همین حد اکتفا نکرد. او سپس دستور قتل عام داد و در نتیجه «پانزده هزار کس از صغیر و کبیر و برنا و پیر در آن بلده طیبه به قتل آمدند».^{۳۸} گذشته از اینان، حدود چهارصد تن از سادات آن شهر که بیرحمی میرنجم را ملاحظه کرده بودند، به مسجد جامع شهر پناه برده و امیر محمد بن میریوسف را واسطه قرار دادند و گفتند: «ما از خاندان امامت و ولایتیم و چون قزلباشان نیز خود را محب دودمان ولایت می دانند، می خواهیم که عیال و اطفال ما را از قتل ایمن داری». امیر محمد نیز این درخواست را با نجم در میان گذاشت و التماس کرد که از خون سادات بگذرد. اما میرنجم نپذیرفت و پاسخ داد: «غازیان ملکی را که به جنگ می گیرند در قتل ایشان ملاحظه سید و غیر سید نمی کنند». قزلباشان که این سخن میرنجم را شنیدند، بی درنگ تیغ برکشیدند به مسجد رفتند و تمامی سادات را با اهل و عیال از دم تیغ گذراندند.^{۳۹}

بدین سان، میرنجم خطای نظامی دیگری را در قرشی مرتکب شد که آن نیز پیامدهای منفی بسیاری داشت. به عنوان مثال، هنگامی که اخبار قتل عام قرشی در بلاد ماوراءالنهر پیچید «قلوب خاص و عام دایع و بدایع نوع انسان از نجم ثانی متفر و مجتنب گشت».^{۴۰} از سویی، حرکات ناصواب میرنجم در قرشی و نیز اختلاف آرا میان او و محمد بابر بر سر برخی روش ها، سبب کدورت بابر و پشیمانی وی از همراهی با میرنجم شده بود. اما بابر چون آمده بود، بی سبب نمی توانست بازگردد.^{۴۱} همچنین، قتل عام در قرشی، نادیده گرفتن وساطت امیرمحمد و کشتار سادات در مسجد جامع آنجا، سبب رنجیدگی امیرمحمد نیز گردید.^{۴۲} چنان که خواهد آمد، چنین ناخرسندی هایی که از خزار و به ویژه از قرشی — بر اثر اعمال نادرست میرنجم — میان امیران قزلباش ایجاد شده بود،

۳۷. امیرمحمد خواندمیر، تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی، به تصحیح محمدعلی جراحی، (تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰)، ص ۷۷.

۳۸. قمی، ص ۱۳۱؛ جنابدی، ص ۲۶۱.

۳۹. خواندمیر، تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۷۸؛ روملو، ص ۱۰۶۶.

۴۰. قبادی الحسینی، ص ۵۷-۵۸.

۴۱. همان.

۴۲. خواندمیر، تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۷۸.

بعداً در میدان جنگ تأثیر گذاشت و زمینه‌های شکست نبرد غجدوان را فراهم ساختند.

ج) برخی رویدادهای میدانی و واکنش‌های تاکتیکی نادرست

از فتح قرشی تا آغاز جنگ در غجدوان، چند رویداد میدانی — چنان‌که در پی خواهد آمد — رخ دادند که به دلیل عدم اتخاذ تاکتیک‌های مناسب توسط میرنجم، به زیان سپاه صفوی و به سود ازبکان تمام شدند.

پس از فتح قرشی و قتل عام اهالی آن، میرنجم به استصواب محمد بابر و امیران قزلباش، به سوی بخارا به حرکت درآمد و در دوفرسخی — به روایتی در چهارفرسخی — آن شهر اردو زد، زیرا عبیدخان (عبیدالله‌خان) و جانی‌بیک سلطان ازبک^{۴۳} با سپاهیان خود در قلعه بخارا متحصن شده بودند.^{۴۴} در این زمان، میرنجم از طریق منهبان خود دریافت که تیمور سلطان فرزند شیبیک‌خان و ابوسعید سلطان فرزند کوچم‌خان، با سپاه فراوان از سمرقند بیرون آمده‌اند و قصد یاری‌رساندن به محاصره‌شدگان بخارا را دارند. از این رو، وی بیرام‌بیک قرامانی را با سپاهی به مقابله آنان فرستاد تا نگذارد ازبکان سمرقند به یاری محاصره‌شدگان بخارا بشتابند. میرنجم خود نیز در همان منزل (دو فرسخی بخارا) منتظر ماند تا خبری از بیرام‌بیک برسد.^{۴۵} اما هنگامی که تیمور سلطان و ابوسعید سلطان از قصد حرکت سپاه بیرام‌بیک قرامانی آگاه شدند، در قلعه غجدوان در شش فرسنگی بخارا متحصن شدند و به استحکام قلعه پرداختند. بیرام‌بیک نیز به محاصره قلعه غجدوان اقدام کرد و چگونگی واقعه را به اطلاع میرنجم رساند. میرنجم نیز قلعه بخارا را — بی آنکه تدبیری درباره محاصره یا مراقبت آن بیندیشد — ترک کرد به سوی غجدوان شتافت و همراه با بیرام‌بیک به محاصره آن پرداخت.^{۴۶}

این داده‌ها نشان می‌دهند که میرنجم بار دیگر دچار خطای استراتژیک شده است، زیرا اعزام بیرام‌بیک به مقابله ازبکان سمرقند به این منظور بود که از پیوستن آنان به محاصره‌شدگان بخارا جلوگیری کند. اما مشخص نیست که چرا میرنجم خود — بی آنکه سپاهی را به مراقبت از متحصنین بخارا بگمارد — آنجا را به قصد غجدوان ترک کرده بود. با رهاکردن بخارا، نتیجه آن شد که

۴۳. امیر محمود خواندمیر (ص ۷۹) نوشته است که عبیدخان و جانی‌بیک سلطان که در قلعه بخارا متحصن شده بودند، غیر از تحصن اندیشه دیگری نداشتند. اما قاضی احمد قمی (ص ۱۲۲) گزارش می‌دهد که متحصنین بخارا قصد جنگ داشته‌اند.

۴۴. جنابدی، ص ۲۶۲.

۴۵. خواندمیر، تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۷۸-۷۹؛ امینی هروی، ص ۳۸۴.

۴۶. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۷؛ جنابدی، ص ۲۶۱.

متحصنین آنجا، بدون هیچ مانعی — ضمن برقراری ارتباط و انجام دادن هماهنگی‌های لازم با ازبکان غجدوان — با سپاهیان خود به آسانی از قلعه خارج شدند و به یاری محاصره شدگان غجدوان بشتابند.^{۴۷} دربارهٔ این اشتباه میرنجم، خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی — که به اوضاع ماوراءالنهر و ازبکان آگاهی داشت — به وی یادآور شده بود که باید در حوالی بخارا توقف کرد تا معلوم شود که سلاطین ازبک در چه فکری هستند؛ اما میرنجم نپذیرفت. هنگامی که میرنجم فرمان حرکت داد، باز خواجه کمال‌الدین به وی یادآوری کرد که «ازبکان دانسته به غجدوان رفته‌اند، [زیرا که] صحرای آنجا اسب‌تاز نیست و نهر و جوی بسیار دارد».^{۴۸} اما باز هم میرنجم به گفته‌های وی اعتنا نکرد.

اما آنچه در طی محاصرهٔ غجدوان — پیش از پیوستن ازبکان بخارا به غجدوان — می‌گذشت این بود که هر روز گروهی از ازبکان از قلعهٔ خارج می‌شدند و با قزلباشان زد و خورد می‌کردند. در این درگیری‌ها، شماری از دوطرف کشته و مجروح می‌شدند. چند روز که بدین سان گذشت، امیران قزلباش دریافتند که گشودن قلعه چندان آسان نیست.^{۴۹} از سویی، زمستان نیز آغاز شده بود و سپاه قزلباش در سرمای زمستان با کمبود آذوقه و علیق نیز روبه‌رو شده و کار بر آنان سخت‌تر شده بود.^{۵۰} در حالی که ازبکان، از زمانی که از عبور میرنجم از جیحون آگاه شده بودند، پیشاپیش به گردآوری اجناس و علوفه پرداخته و اهالی را نیز از سر راه‌ها کوچانده بودند.^{۵۱} لذا پیش از آغاز محاصرهٔ غجدوان، ازبکان آذوقه و علیق کافی برای زمستان در قلعهٔ ذخیره کرده بودند.

در چنین شرایطی، خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی، به میرنجم گفت که در این زمستان

۴۷. امینی هروی، ص ۳۸۶.

۴۸. منشی قزوینی، ص ۱۲۹.

۴۹. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۷.

۵۰. بنظر می‌رسد که شرایط دشوار زمستان به لحاظ آذوقه و علیق پیش‌بینی نشده بود. از سویی، منابع از اسراف و افراط آذوقه در دستگاه تشریفاتی و پرتجمل میرنجم، آن هم در شرایط دشوار جنگی گزارش می‌دهند. برای نمونه، گیاث‌الدین خواندمیر در تاریخ حبیب‌السیر (ص ۵۲۷) گزارش می‌دهد که در سفر به ماوراءالنهر «با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب [جیحون] نگذرانده بود، هر روز سیزده دیگ نقرهٔ خام جهت پختن طعام در مطبخ او بر بار می‌نهادند». سپس می‌افزاید، در آن سوی آب، شخصی با شگفتی از حویجدار وی پرسید که این همه مصالح را در «ولایت یاغی» چگونه تهیه می‌کنی؟ پاسخ داد گوسفند و مرغ و آرد و برنج و دیگر حواجیج در سرکار ما بسیار است، اما هر روز «مرا ده من دارچین و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیانه و سیب دانه و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت می‌شود که جهت پیدا کردن آن‌ها تنقیص می‌یابیم». قاضی احمد قمی (ص ۱۲۱) نیز نوشت که روزی صد گوسفند در مطبخ او صرف شیلان می‌شد و همیشه سیزده دیگ نقرهٔ خام، سوازی دیگ مس در مطبخ او بار می‌نهادند.

۵۱. امینی هروی، ص ۳۸۴.

با کمبود آذوقه، جنگ به صلاح نیست. بهتر آن است که دست از محاصره کشیده، در نواحی خزار و قرشی قشلاق کنید تا آذوقه و علیق از بلخ و حصار شادمان و نواحی دیگر به اردو برسد. با پایان یافتن زمستان، از یکسو علیق در بیابان فراوان خواهد شد و از سوی دیگر، آذوقه از بکان در قلعه کاهش خواهد یافت و در نتیجه گشودن آن آسانتر خواهد شد.^{۵۲} اما میرنجم پاسخ داد که اگر سپاه از ظاهر غجدوان عقب‌نشینی کند، از بکان چنان تصور خواهند کرد که این عمل از روی ترس بوده و این امر سبب جسارت بیشتر آنان خواهد شد. اما در همین زمان که چنین گفت و گوهایی در میان بود، بابر نیز وارد مجلس شد و همان سخنان خواجه کمال‌الدین را با تاکید بیشتری بیان کرد. در نتیجه، میرنجم چون نمی‌توانست این دلایل معقول را نادیده بگیرد، ظاهراً پذیرفت که فردا صبح به سوی قرشی عقب‌نشینی کند.^{۵۳} اما روایت دیگری می‌گوید که میرنجم این مشاورت‌ها را نپذیرفت و در پاسخ گفت «فردا جنگ سلطانی می‌اندازیم».^{۵۴}

از این داده‌ها چنین برمی‌آید که میرنجم به دلیل همان غرور و خودبینی خاصی که داشت، چندان اعتنایی به مشاورت آگاهان و خردمندان نمی‌کرد. چنان‌که «از غایت غرور از شرایط حزم و احتیاط غافل مانده، حسن و قبح میدان جنگ را اصلاً ملاحظه و مشاهده نفرمود. هر چند امر عرضه داشتند که ما را در این مکان صرفه جنگ نیست، نجم قبول نکرد».^{۵۵}

از آن سوی، چون عبیدخان (عبیداله‌خان) و جانی‌بیک سلطان از بک در بخارا دریافتند که کار میرنجم در ظاهر در غجدوان پیش نمی‌رود و هر روز سپاهیان وی برای تهیه آذوقه و علیق پریشان‌اند و پراکنده می‌شوند، نیز دریافتند که امیران قزلباش به دلیل بی‌اعتنایی میرنجم به آنان از اطاعت او اکراه دارند، عزم جنگ کردند و با سپاهیان خود روی به غجدوان نهادند.^{۵۶} آنان در این راه مانعی در برابر خود نداشتند. زیرا چنان‌که در پیش اشاره شد، میرنجم در هنگام ترک بخارا، سپاهی را برای محاصره یا مراقبت آنجا نگمارده بود. از این رو، از بکان متحصن در بخارا، بدون مانعی از قلعه خارج شدند و راه غجدوان را در پیش گرفتند. پس از ورود به غجدوان، تیمور سلطان و ابوسعید سلطان که در حصار بودند، به آنان پیوسته و متحداً روی به میدان جنگ نهادند.^{۵۷}

۵۲. امینی هروی، ص ۳۸۵.

۵۳. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۸.

۵۴. روملو، ص ۱۰۶۷.

۵۵. قبادی الحسینی، ص ۸، ۵۷.

۵۶. جنابدی، ص ۲۶۳.

۵۷. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۹.

بدین‌سان، مجموعه عوامل سه‌گانه مذکور دست به دست هم دادند و زمینه شکست سپاه صفوی را در جنگ غجدوان فراهم ساختند.

۶- نتیجه‌گیری

در این پژوهش دو موضوع مهم مورد مطالعه قرار گرفتند؛ یکی علل آغاز جنگ در غجدوان و دیگری علل شکست سپاه صفوی در این جنگ. این بررسی نشان می‌دهد که یکی از علل اصلی آغاز جنگ عدم پابندی طرفین به قرارداد صلح بود که هیچ‌کدام به‌طور جدی آن را باور نداشتند. این ناباوری جدی به صلح، خود ناشی از سیاست‌های کلی توسعه‌طلبی ارضی طرفین در ماوراءالنهر بود.

اما این شکست برای سپاه صفوی — که با آن همه افتخارات نظامی شکست‌ناپذیر می‌نمود — به لحاظ حیثیت نظامی، تلفات انسانی و پیامدهای دیگر بسیار سنگین بود که علل گوناگونی داشت. نخست اینکه این یکی از اشتباهات شخص شاه اسماعیل بود که به خواسته میرنجم برای اجرای چنین مأموریتی، تن داده و او را به فرماندهی سپاه برگزیده بود. از جمله علل چنین اشتباهی — چنان‌که از منابع برمی‌آید — یکی این بود که در خاطر شاه، کدورتی نسبت به میرنجم ایجاد شده بود. چنان‌که میرنجم نیز آن را از رفتار شاه دریافته بود؛ اما نمی‌توانست به علت آن پی ببرد. لذا شاه می‌خواست با چنین مأموریتی وی را — که بیش از اندازه نیز اقتدار یافته بود — از دربار دور کند. شاید به همین دلیل نیز بود که شاه به اصرار میرنجم برای انجام‌دادن چنین مأموریتی تن داده بود. در حالی که انگیزه میرنجم از چنین اصراری این بود که بتواند کار شایانی در ماوراءالنهر انجام دهد و بدین وسیله کدورت از خاطر شاه بزداید.

علت دیگر شکست این بود که میرنجم از تاجیکان و بیشتر اهل قلم بود تا شمشیر. ضعف تاکتیک‌ها و راهبردهای نظامی وی در مراحل مختلف فرماندهی نشان داد که وی همانند امیران قزلباش ترک، توانایی لازم را برای چنین مأموریت نظامی مهمی نداشت.

از سوی دیگر، این بررسی نشان داد که دو عامل دیگر نقش مهمی در شکست سپاه صفوی داشته‌اند؛ یکی غرور و خودخواهی شخص میرنجم که سبب شد وی به نصایح و راهکارهای اطرافیان چندان اعتنا نکند و تجربیات سرداران قزلباش را به کار نبرد، و دیگر همان مسئله ریشه‌دار، یعنی تضاد دیرینه‌ای که پیوسته میان اهل قلم و اهل شمشیر وجود داشت و مانع از همکاری و تفاهم واقعی بین آنان می‌گردید. مجموعه این عوامل همراه با وضعیت نامناسب جوی و لجستیکی

— سرمای زمستان و عدم پیش‌بینی علیق و آذوقه لازم — دست به دست هم دادند و سبب شکست سنگین سپاه صفوی شدند؛ شکستی که به اقتدار و حیثیت نظامی صفویان نیز لطمه زد.

کتابنامه

- ابن‌قبادی الحسینی، خورشاه. *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*. تصحیح محمدرضا نصیری و کوئچی هانهدا. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- امینی هروی، امیر صدرالدین سلطان ابراهیم‌فتوحات شاه‌ی. به کوشش محمدرضا نصیری. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی. *تاریخ عثمان*. ج ۵. ترجمه ایرج نوبخت. چ اول. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.
- بداونی، عبدالقادر بن ملوک‌شاه. *منتخب‌التواریخ*. ج ۱. تصحیح توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- پژوهش دانشگاه کمبریج. *تاریخ ایران دوره تیموریان*. ترجمه یعقوب آژند. چ اول. تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۹.
- تسوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی. *تاریخ الفی*. ج ۸. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. چ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ترکمان، اسکندربیک. *تاریخ عالم آرای عباسی*. ج ۲. به کوشش ایرج افشار. چ سوم تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- جنابدی، میرزا بیک. *روضه‌الصفویه*. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. چ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸.
- خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین الحسینی. *وقایع‌السنین و الاعوام*. تصحیح محمدباقر بهبودی. چ اول. تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲.
- خواندمیر، امیر محمود. *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*. به تصحیح محمدعلی جراحی. چ اول. تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰.
- خواندمیر، غیاث‌الدین. *حبیب‌السیر*. ج ۴. چ چهارم. تهران: انتشارات خیام، ۱۳۸۰.
- دوغلات، میرزا محمد حیدر. *تاریخ رشیدی*. تصحیح عباسقلی غفاری فرد. چ اول. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
- روملو، حسن بیگ. *احسن‌التواریخ*. ج ۲. به کوشش عبدالحسین نوایی. چ اول. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.
- سلطانیان، ابوطالب. «بررسی چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون امپراتور پناهنده هند، با نگرشی بر تاریخ‌نگاری هندی آن». *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*. س ۵، ش ۱۶، ۱۳۹۲، ص ۱۲۰-۱۱۰.
- سیوری، راجر. *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*. ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرامچاپ دوم تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۱.
- غفاری فرد، عباسقلی. «روابط شاه اسماعیل صفوی با ظهیرالدین محمد بابر». *مجله تاریخ روابط خارجی*. ش ۳۷، زمستان ۱۳۷۸، ص ۶۸-۷۷.
- قزوینی اصفهانی، محمدیوسف. *خلد برین*. تصحیح میرهاشم محدث. چ دوم. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود

افشار، ۱۳۷۲.

قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسینی. خلاصه التواریخ. تصحیح احسان اشراقی. چ دوم. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

مبارک، شیخ ابوالفضل. اکبرنامه. به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.

مجیر شیبانی، نظام‌الدین. تشکیل شاهنشاهی صفویه. چ اول. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
مجیر شیبانی، نظام‌الدین. «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان». مجله بررسی‌های تاریخی. ش ۸، تیر ۱۳۴۶، ص ۴۵-۶۳.

مستوفی، محمدمحسن. زبده التواریخ، تصحیح بهروز گودرزی. چ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۵.

منشی قزوینی، بوداق جواهرالایخار. تصحیح محسن بهرام‌نژاد. چ اول. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
منتظر صاحب، اصغر (مصحح). عالم‌آرای شاه اسماعیل. چ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
نوابی، عبدالحسین (به کوشش). شاه تهماسب صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی). چ دوم. تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی